

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Satire

ادبی - طنز

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - پنجم مارچ ۲۰۱۵

"شراب انظهور" و "کُرَّةُ الْقَدَمِ" طنز صرفی

مردم عوام کابلی بارها گفته اند، که:

"با هرچی بازی، با ریش بابام بازی!!!"

(... هرچه ...، ... بابا هم ...!!!)

مثلی که وقت آن رسیده است، تا کمکی کتی ریش بابا هم بازی کنیم. این خامه نیمه سوخته و نیمه خام، بی وقوفانه به هر دری سر میزند و سر بسا موضوعات را تر میکند، بدون این که فرصت کل کردن یکی از صد هم برسد. در طنز نیز چیزکھائی عرضه کرده است؛ و آن هم در عرصه های متفاوت و بسیار نامتجانس. این بار نوبت صرف "زبان دری" - و یک سنگ هم "صرف عربی" - رسیده است، که یگان قفتکش بدهیم:

در وبسایتی خواندم، که کسی - و گویا شاعری - قلم رنجه فرموده یا بهتر بگویم "قلم فرسوده" و ترکیب بی مزه "شراب انظهور" را در خلال شعر نو، به کار برده است. این ترکیب مرا به شوره زار ترکیبات غلط - ولی خیلی متداول در زبان دری ما - انداخت؛ و بیائید که مثالی چند از آن را نقل و نقد کنیم؛ نقل از زبان دیگران و نقد از قلم ما و شما؛ شاید فرحتی دست دهد و اگر ندهد، جناب پیر به دادش برسد؛ غوث الاعظم دستگیر. و بیائید که این بار استثناء از آخر شروع فرمائیم؛ یعنی به اصطلاح فیشنی جدیدخیلان "خلاف جریان آب شنا کنیم"!!!^۱:

^۱ - این اصطلاح که ترجمه مستقیم و بالفاظ و یا لفظ به لفظ و تحت اللفظی از زبانهای فرنگی ست، به دست باکفایت مترجمان ایرانی وارد ادبیات سیاسی زبان دری/ فارسی شده است؛ چنان که در لسان المانی گویند:
Gegen Strömung schwimmen

درین شب و روز کتبی از صرف و نحو عربی را از زیر منها خاک بیرون کشیده و مرور کرده میروم. از جمله در صفحه ۴۲ "عربی آسان" تألیف سید کاظم موسوی - رضا روزبه^۲ به ترکیب عجیب و غریب "كُرَّةُ الْقَدَم" برخوردم، که ترجمه تحت اللفظ کلمه "فوتبال" است. در حیرت فرو رفتم، که تمام مردم عالم "فوتبال" میگویند و اینان در عوض، اصطلاح هشت رخ نه گرد و دور از انصاف "كُرَّةُ الْقَدَم" را ساخته اند. از "عقل عالم" یا "انترنت" استمداد کردم و معلوم شد، که این ترکیب در زبان امروز عربی تماماً تداول دارد؛ بر خود و بیخبری خود خندیم؛ خندیدنی به زاری زار و ریشخندوار!!!

اما از انصاف نگذریم که این ترکیب، که ترجمه مستقیم "فوتبال" است، سخت آشفته و مخالف عرف و نصوص زبانشناسی ست، که میخواهد ساخت لغت از نگاههای مختلف - مثلاً اقتصادی و سهل الاداء و سهل البیان بودن - معقولیت داشته باشد. این ترکیب مرا بخود آورد، که ای دل غافل یکرنگ سر ترجمه های تحت اللفظی مترجمان بیچاره ایرانی فی میگیری، اینک ببین که مقتدایان چتلسینگ عربی ایشان هم، چار پیرهن را درین خیال فرسوده، کهنه ساخته اند.

راستی ترکیب "عقل عالم" ناچاپ از زبان قلم برآمد؛ و چه خوب شد که چنین شد، چون اگر قرار باشد که مُعادلی را در زبان دری برای "انترنت" بیابند، فکر نکنم، که تعبیری بهتر ازین پیدا شده بتواند. و اگر به فرض مُحال - و باز هم به فرض مُحال - روزی چنین شد و یا شود، فضلِ تقدم و تقدم فضل این استعمال به همین قلم مسکین تکیه خواهد کرد!!! و اکنون به خود و زبان خود بگذریم:

در زبان دری افغانستان ترکیباتی را میبایم، که در ساخت آنها قباحت از حد گذشته است. درین جُوپه به چار ترکیب "شراب انظهور"؛ "سنگ حجرالاسود"؛ "شب لیلة القدر" و سرانجام به "سی سپاره قرآن" نظر می اندازم؛ نظری نقادانه و از روی خریداری؛ یعنی از نظری، که در آن اندک منطق وجود داشته باشد، چون این ترکیبات غلط را اگر هزار بار هم با بلو و سنگ سَو (سنگ ساب) "غلط مشهور حکم صحیح را دارد" صیقل هم بزنند، هرگز از قباحت آنها کاسته نخواهد شد!!!!

"شراب انظهور":

"شراب" کلمه عربی ست، که معانی مختلف دارد، ولی بر ایما و در این بحث به معنای "می و مُل و باده و خمر و ..." مد نظر است، که از زمانه های بسیار قدیم در ادبیات دری در همین

^۲ - این کتاب در کانون انتشارات محمدی در تهران چاپ گردید و تاریخ نشر آن معلوم نیست. مقدمه سید کاظم موسوی تاریخ ۲۷ رجب الخیر ۱۳۹۶ خورده است. گویا این کتاب در زمانی در جمهوری اسلامی ایران نشر شده است، که مشخصات کتب مطبوع خلاف نورم و ستندرد بود و غالباً تاریخ نشر کتاب را ذکر نمیکردند.

مفهوم استعمال شده است. در فارسی امروزی ایران در عوض آن کلمه "مشروب" را به کار می‌برند، که از هیچ نگاه قابل پذیرش دری افغانستان و تداول ما مردم نمیباشد!!!!!!

کلمه "طهور" - بر وزن "فکور و صبور و جهود و یهود و کبود و حسود" - کلمه عربی و در معنای "سخت پاکیزه" و "بسیار پاک" و "بی اندازه زلال" است؛ مثلاً آن را صفت "آب" گردانیده و "آب طهور" گوئیم. از نگاهِ نصوص اسلامی اگر بجوئیم، "شراب طهور" را مییابیم؛ یعنی "شراب فوق العاده پاک و پاک کننده را، که در آن ذره ای غش سراغ نگردهد"؛ چنان که در قرآن به ترکیب "شراباً طهوراً" برمیخوریم؛ که گویا در بهشت سراغ میگردد. مردم ما که مثل طوطی قرآن را از بر و بررس میخوانند، اما از معنایش بوئی نمیبرند، از همین ترکیب، "آب" "شراباً" را که "ان" تلفظ میشود با "طهور" چسپانده و ترکیب "شراب انطهور" را ساخته اند، که بی اندازه مضحک و قبیح است. و مضحکتر مگر از باسوادان و نویسندگان و شاعران ماست، اگر آن را همین طور به کار برند!!!

- نتیجه این که "شراب طهور" باید گفت؛ و هرگز نه "شراب انطهور"!!!!!!

"سنگِ حجر الاسود":

در لسان عربی "سنگ" را "حجر" گویند، که جمعش "احجار" میشود؛ چنان که گفته شود "نقش کل الحجر" و یا "احجار کریمه" و در کابل نازنین کارخانه ای بود به نام "فابریکه حجاری و نجاری"، که محصولاتش از سنگ و چوب بود.

"سیاه" را در عربی "اسود" و "سوداء" گویند، که هر دو از نگاه صرف عربی "صفت مشبهه" اند؛ "اسود" برای "مذکر" و "سوداء" برای "مؤنث". کلمه "حجر" از نگاه عربی مذکر است، ازین رو صفتش را باید "اسود" آورد. و "حجر الاسود" که با اضافه کردن "ال" تعریف ساخته شده، حکم "اسم خاص" و یا "اسم علم" را بخود گرفته است. چون در جهان سنگ سیاه بسیار زیاد است و اغلب سنگهای زمین هم رنگ سیاه دارند، مگر وقتی "حجر الاسود" گفتیم، دیگر اسم خاص به میان آمد، که برایش دوم و بدیل و نظیر سراغ شده نمیتواند!!! مردم عوام ما، که نه معنای دقیق "حجر" را میدانند و نه معنای "اسود" را، وقتی شنیده اند، که در خانه کعبه چنین سنگی وجود دارد و نامش "حجر الاسود" است، کلمه "سنگ" را بر آن اضافه کرده و جمعاً "سنگِ حجر الاسود" گویند.

اگر انسانهای عامی و بیسواد و مکتب ندیده ما چنین میکنند، عذرشان خواسته است، اما عیب وقتی ست، که ترکیب "سنگِ حجر الاسود" از زبان باسوادان و خصوصاً تعلیمیافتگان و نویسندگان و فضلالی ما شنیده شود؛ چنان که بار بار شنیده میشود!!!

"شب لیلة القدر":

"شب" را در عربی "لیل" گویند و این به مفهوم عام کلمه است و اگر واحد آن را استعمال کنند، علامه "تای تأنیث" را بر آن اضافه میکنند. مثلاً اگر واحد "لیل" را بسازیم، "لیلة" میشود. اسمائی که در زبان عربی بر "واحد" اسم و فعل دلالت کنند، به نام "اسم مرّه" یاد میگردند. مثلاً اگر "نجم" گوئیم، مراد از آن "ستاره" به معنای "عام" است، و اگر "واحد" آن را بخواهیم، میگوئیم "نجمه"؛ یعنی "یک ستاره". به همین قسم از اسمای عام "طفر" و "حمل" و "شجر" و "جذب" و "جلس" و "نمل" و "نخل" و ...، اسمای مره "طفره" و "حمله" و "شجره" و "جذب" و "جلسه" و "نمله" و "نخله" و ... ساخته شده اند. خاصیت کلی این اسماء اینست، که حرف اول آنها همیشه "فحه" دارد؛ یعنی مفتوح است. در افغانستان غالباً حرف اول این کلمات را مضموم تلفظ میکنند، که غلط و مذموم است. ازین میان کلمات "جلسه" و "طفره" را نزدیکتر می‌کاویم:

– "جلسه" اسم مره از "جلس و جلوس" است. معنای دقیق "جلسه" (به فتح اول و سوم و سکون لام) "یکبار نشستن" است. در ایران آن را با "لام مفتوح" تلفظ میکنند، و غلط محض است. در ایران مگر بدعتی دیگر هم رونما گردیده است؛ بدین ترتیب که "جلسه" را "نشست" ترجمه کرده و همان "نشست" را در عوض "جلسه" استعمال میکنند، که هرگز درست نیست!!! زیرا: کلمه "جلسه" عمل "نشستن" را برای "یک بار" مقید میسازد، در حالی که از کلمه "نشست" چنین تقیید و محدودیت زمانی متصور نیست. و تا جائی که به دری خود ما ارتباط میگیرد، استعمال کلمه "نشست" بجای "جلسه" از دو نگاه مردود و غیر قابل قبول است: یکی از نگاه صرف عربی، که شرحش گذشت و دگر ازین نگاه، که "نشست" در دری ما معنای کاملاً متفاوتی را افاده میکند. در دری ما "نشست" معنای "پائین نشستن سطح یک تعمیر و ساختمان نظر به حالت اولی آن است". مثلاً اگر بگوئیم که "خانه به اندازه ده سانتیمتر نشست کرده" معنایش اینست، که سطح آن خانه نظر به زمان اعمار به اندازه ده سانتیمتر پائین آمده است؛ و این خاصیت فزیزیکی تمام تعمیرات است، که به مرور زمان – از ابتداء تا انتهاء و بالخاصه در آغاز مرحله اعمار و بلافاصله بعد از اتمام ساختمان – در زمین پائین تر مینشینند. کلمه "طفر" لغتاً معنی "جستن" یا "خیز زدن" را میدهد، که اگر از آن اسم مره ساخته و "طفره" بگوئیم، معنایش "یکبار جستن" یا "یکبار خیز زدن" میشود. اصطلاح "طفره رفتن از موضوع" یعنی "تیر خود را آمدن" یا "شیرغلت خود را زدن" مثال بارز این استعمال است، که در زمانه ما سر زبانها افتاده است.

قسمی که گفته شد، این کلمه مانند تمام کلمات دیگر این سنخ به فتحه حرف اول تلفظ می‌گردد؛ ولی در دری ما آن را به ضم "ط" تلفظ میکنند، که درست نیست!!!

بعد ازین شرح و بسط، آخر الامر نوبت کافتن "لیلة القدر" رسیده است:

چنان که گفته شد، "لیلة" معنای "یک شب" را میدهد و وقتی آن را به ذریعه "ال" یا "الف لام تعریف" به کلمه "قدر" اضافه کنیم، مفهوم خاصی را ارائه میکند. پس "لیلة القدر" از دو نگاه "اسم خاص" است:

یکی نظر به ساختمان صرفی آن و دیگر از نگاه مفهوم خاصی که از آن گرفته میشود. کلمه "قدر" (به فتح اول و سکون دوم) فعل است و معنای "اندازه کردن" یا "سنجیدن" را میدهد. نظر به روایات دین اسلام گویا درین شب چیزهائی مقدر میگردد.

"لیلة القدر" لغتاً معنای "شب قدر" را میدهد؛ پس آوردن یک "شب" اضافی در پیش روی آن و گفتن "شب لیلة القدر" از منطق دور است؛ عیناً مانند "سنگ حجر الاسود"، که داستانش گذشت. درست آنست، که یا "لیلة القدر" بگوئیم، که کلمه ای ست عربی و یا این، که "شب قدر" بگوئیم، که ترکیبی ست دری!!!!!!

"سی سپاره قرآن"

قرآن را به سی جزء یا بخش تقسیم کرده و هر قسمت آن را "پاره" گویند. پس قرآن متشکل است، از سی "پاره". در تلفظ عامیانه و خصوصاً تلفظ عامیانه کابلی "سی پاره" را "سپاره" گویند. اگر به حساب ریاضی افاده گردد:

$$\text{سپاره} = \text{سی پاره}$$

در تداول عام مردم افغانستان، که مفهوم اصلی "سپاره" را درک نکرده اند، آن را در معنای "پاره" استعمال مینمایند؛ چنان که هنگام قسم خوردن گویند:

به سی سپاره قرآن قسم میخورم، اگه خورده باشم!!!

و ازین که بگذریم، به حیرت فروماندم، وقتی این ترکیب را در کتاب "تاریخ ادبیات افغانستان" اثر مرحوم محمد حیدر "ژوبل" خواندم، که از استادان مُبرَز و ورزیده ادبیات پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل بود. ژوبل در صفحه ۲۹۹ این کتاب در شرح حال "خلیل الله خلیلی" و آثارش چنین آورد:

» ...

از آثار تحقیقی او فیض قدس(رساله در شرح حال حضرت بیدل) و سلطنت غزنویان در تاریخ آن دور افغانستان به سلسله نشرات انجمن تاریخ به چاپ رسیده، آثار هرات در سه جلد طبع هرات، رساله آرامگاه بابر طبع کابل، شرح آثار و احوال سنائی طبع کابل، نگارش ترجمه

پانزده سپاره از تفسیر قرآن کریم که در کابل تحت نظر هیأتی از عالمان به عمل آمده طبع شده
...» (در نقل، املاي خود کتاب وفادارانه حفظ گردیده است!!!)

(تاریخ ادبیات افغانستان، تألیف محمد حیدر ژوبل، طبع چهارم ۱۳۸۳ خورشیدی، بنگاه نشرات
میوند، مطبعه میوند، کابل) (چاپ اول در سال ۱۳۳۶ بوده است)
وقتی میبینیم، که استاد نخبه ای در حد "حیدر ژوبل" هم "سپاره" را در مفهوم عامیانه آن و به
معنای "پاره" به کار برده است، بدین نتیجه میرسم و به هموطنان عزیزم مشوره میدهم، که
جهت جلوگیری از اشتباه اصلاً ترکیب "سپاره" را استعمال نکنیم!!!!!!

قابل یادآوری میدانم، که هرچار کلمه قابل ایراد فوق را از زبان پدر مرحومم وقتی شنیده بودم -
البته نه بدین شد و مدّ و با این بونه و چونه و زیره و پودینه ای که آوردم - که متعلم صنف هفتم
یا هشتم مکتب حبیبیه بودم. آن بزرگوار با دید بصیری که در ادب دری و عربی داشتند، زود
اغلاط لفظی را - خواه از زبان مردم و یا رادیو و مطبوعات - متوجه گشته و بعد همه را برایما
یکایک قصه میکردند. ایشان با این مشغله هم ما را درس درستگویی میدادند و هم خاطرها را
منبسط میساختند؛

منزلت و خاطره شان جاودان و همیشه فروزان باد!!!